



در این زمینه برای جوانان معرفی شود، کمی به عقب بازگردیم. به دوران ازدواج شما و حتی کمی قبل تر، به دوران خواستگاری و عقد و... چطور با آقا مصطفی آشنا شدید؟

من دانشجوی رشته شیمی دانشگاه شریف و عضو عادی بسیج دانشجویی بودم و ایشان هم مهندسی شیمی شریف می خواندند و عضو فعال بسیج بودند؛ همین باعث آشنایی ما شد. ایشان ملاک هایی داشت مثل پوشش ظاهری، اعتقادات، محیط های رفت و آمدی برای ایشان خیلی مهم بود و می گفتند زن باید در جایگاه خودش باشد. مثلاً با کار کردن خانم ها موافق بود اما باز تاکید داشت بر حضور زن در جایگاه درستش و من هم همین نظر را داشتم. خیلی از خانم های بسیج دوست دارند جای آقایان باشند تا نشان دهند ما هم می توانیم و لی ایشان موافق نبودند و می گفتند زن باید در جای خودش موفق باشد. با ادامه تحصیل من کاملاً موافق بودند و من در حالی که فرزند داشتم کارشناسی ارشد خواندم و در مورد کار هم چون رشته ما بیشتر صنعتی است و شاید خیلی مناسب خانم ها نباشد از این نظر من وارد محیط کار نشدم. ملاک من هم برای انتخاب مصطفی ایمانی بود که در فضای دانشگاه از او دیده بودم و کارهای ایشان در بسیج و صحبت های ایشان در جلسات خواستگاری برای من بسیار مهم بود. ایشان زمانی که به خواستگاری آمد هنوز در سش تمام نشده بود و کار هم نداشت و سر بازی نرفته بود. نمی خواهم بدهم اما برای من شخصیت و صداقت ایشان خیلی مهم بود چون از همان ابتدا واقع بینانه همه مسائل را مطرح کردند حتی گفتند ممکن است شرایطی ایجاد شود که به شهرستان بروم...

آن زمان در سازمان انرژی اتمی نبودند؟

خیر نبودند و بعد از ازدواج در انرژی اتمی استخدام شدند.

شما مخالفتی با رفتن ایشان به سازمان نداشتید؟

آن زمان، زمان تعلیق بود و ترس من و مادرشان بیشتر بابت تشعشعات رادیواکتیو بود و لی حاج خانم گفتند آن کسی که آقا مصطفی را در تهران حفظ می کند در نطنز هم حفظ خواهد کرد. مخالفت من در همین حد بود اما ایشان مصمم بودند تا وارد سازمان شوند چون همزمان برای ایشان موقعیت های کاری دیگری وجود داشت و بارها دوستانشان پیشنهاد مشاور جوان شدن در وزارت خانه ها و شهرداری را دادند که قبول نکرد و خودش باتوانایی هایش وارد سازمان شد.

دلیل اینکه رفتن به پست های دیگر را قبول نکرد به شما نگفت؟

من نمی دانم دلیلش چه بود شاید به خاطر مسائلی که در ذهن داشت و شاید جلودار می دید چون آن زمان به یکی از دوستانش گفته بود که بحث ترور ها به زودی پیش می آید و این در سال ۸۴ بود در حالی که آن زمان فقط بحث بمباران هسته ای شنیده می شد. حتی خیلی هم در اصفهان اذیت شدند و لی بعد از ۹ ماه گزینش، به نطنز رفت.

باز گردیم به مسئله تشکیل زندگی؛ آیا انتخاب شما هم احمدی روشن بود؟ چقدر طول کشید و با چه معیار هایی به این نتیجه رسیدید؟

شاید برای برخی آرمان گرایانه باشد اما چون آقا مصطفی خیلی عاشق حضرت علی (ع) بودند و به نوعی در نهج البلاغه غرق بودند بیشتر صحبت هایش در مورد نهج البلاغه و مرتبط با آن بود و از آنجا مصداق می آورد.

صادقانه بگوئید، فکر نمی کردید این حرف ها آرمان گرایانه باشد؟

بله بیشتر صحبت هایشان این بود اما من از همین ها اخلاقشان را هم متوجه می شدم. مثلاً من موافق سادگی زیاد زندگی نبودم و فکر می کردم ایشان خلاف من نظر دارند اما بعد که صحبت کردیم متوجه شدم اشتباه است و ایشان هم گفتند هیچ وقت اسلام دنبال سادگی بیش از حد نیست و انسان باید در شان خودش و بدون اسراف زندگی کند. مثلاً مراسم ما هم نه خیلی ساده بود و نه خیلی تجملاتی ضمن اینکه چون مهمانان ما زیاد نبودند تالار نگر فیتیم و در خانه پدرم که بزرگ بود عروسی برگزار شد و غذا از بیرون آوردیم طوری که شان دو خانواده حفظ شود.

می توانم پیر سم مهریه تان چقدر است؟

مهریه من آن چیزی که در سند ازدواج ذکر شده ۵۰۰ سکه است

که با اصرار حاج آقا (پدر شهید احمدی روشن) ثبت شد اما خودم ۱۴ سکه مد نظر م بود و حتی به مصطفی هم گفتم که برای من آن چیزی که بین من و خودت قرار می گذاریم یعنی همین ۱۴ سکه مهم است.

چطور با هم کنار می آمدید و تا چه حد از نظر فکری در زندگی تفاهم داشتید؟

اولویت اول من اخلاق و اعتقادات بود، از طرفی گرایشات فکری من و ایشان خیلی همسو بود و در اکثر موارد اتفاق نظر داشتیم. یعنی در مورد درس خواندن هم نظر بودیم و علاقه ای به کار بیرون نداشتیم. وقتی شما در زندگی وارد می شوید که همسر شما همه چیز را برایتان مهیا می کند دیگر احتیاجی نیست که سر کار بروید. جور دیگری بگویم ما ۳ سالی طول کشید تا ازدواج کردیم و آن زمانی بود که به خاطر لاغری زیاد معاف شده و در جایی غیر سازمان مشغول به کار بودند و درآمد داشت.

جایی خوانده بودم که ابتدا به خاطر نداشتن کار و رفتن به سر بازی، خانواده شما به وی فرصت داد که این شرایط را مهیا کند؟

بله.

یعنی واقعا شما ۳ سال به خواستگار دیگری فکر نکردید و او هم جای دیگری برای خواستگاری نرفت؟

خب من خواهر بزرگتر داشتم و باید او اول ازدواج می کرد و اینکه منتظر بودیم تا درس مصطفی تمام شود و کار ایشان مشخص گردد.

به فکر خانه و ماشین و... بودید و از ایشان خواستید؟

نه چون این مسائل بستگی به خود افراد دارد. برای من اولویت این بود که اهل فضای جبهه و جنگ باشد البته آن زمان این نوع افراد کم نبودند اما به قول دوستانشان اگر کسی ایشان را می دید حس پاک و صداقت مصطفی بر رویش تاثیر می گذاشت و این چیزها برای من مهم بود البته این را هم بگویم ابتدا فکر می کردم آدم خشکی باشد که زن را محدود کند اما با تحقیقی که کردم فهمیدم که علی رغم ظاهر ایشان که مثلاً محاسن بلندی داشتند برخی از روی این ظاهر می گفتند وی خیلی متعصب و خشک است، مصطفی آدم شوخ و اجتماعی بود و روابط عمومی بالایی داشت. در واقع می گفتند آنقدر بذله گو و خوش برخورد بود که همه در خوابگاه به سمت ایشان جذب می شدند. این مسائل باعث شد تا شناخت من نسبت به آقا مصطفی کامل تر شود و لی از همان ابتدای دانستن انسان آرمان گرایی است و حتی صحبت از این می کرد که شاید برای جنگ به لبنان بروم.

در مدیریت خانواده چطور مساله را حل کردید؟

از اولی که ما ازدواج کردیم ایشان می دانستند که من دنبال فرمادهی در خانه نیستم و این برای آقا مصطفی مهم بود و با هم در این مورد صحبت کرده و رویه هم را شناخته بودیم و تفاهم داشتیم. بگذارید کمی مصداقی تر بگویم. مثلاً ایشان خیلی عاشق ماشین بود و شاید چند مدل ماشین از ۲۰۶ تا گل تا ماکسیما و تویوتا تا آژرا خریدند البته من مشکل داشتم و می گفتم درست نیست آدم این قدر دنبال عوض کردن ماشین باشد. اما در زندگی مصطفی يك چیز خیلی آشکار بود و آن این که او به هیچکدام از این ماشین ها و امکانات دل نمی بست. درست است که سعی می کرد به قول معروف راحت زندگی کند اما هیچ گاه اهل اسراف و ریخت و پاش و... نبود. حتی یکی از اقوام ما می گفت من فکر می کردم از آقا مصطفی حزب اللهی ترم اما او شهید شد و معلوم شد می شود ماشین خوب

سوار شد، لباس مارک دار پوشید، شیک زندگی

کرد و بهترین هتل رفت اما شهید هم شد زیرا

موضوع این است که نباید دل بستگی داشت.

خود مصطفی می گفت من پول را بهز حمت

در می آورم و به راحتی خرج می کنم چون

به مال دنیا دل بستگی ندارم. این را هم

بگویم که در عین حال بهترین کمک ها

را به اطرافیان می کردند مثلاً در

روستاهای اطراف نطنز و

کاشان خانواده هایی بودند

که ما بعد از شهادت مصطفی متوجه شدیم از ایشان کمک دریافت می کردند.

شما از این کمک ها خبر داشتید؟

نه. ببینید! همین ضد و نقیض ها را در کنار هم قرار داده بودند یعنی حتماً لازم نیست همه جا تسبیح داشته باشی و چغیه بیندازی و عکس آقا در جیب بگذاری تا راه را درست بروی. ممکن است مصطفی مثلاً عکس آقا را همراه نداشت اما هر وقت آقا سخنرانی داشتند ایشان با دقت گوش می دادند و جلوی تلویزیون می نشست و همه حواشی به سخنرانی بود تا همان چیزی را که رهبر انقلاب می گویند، عمل کند.

تقسیم بندی کار ها در خانه چگونه بود؟

چون مصطفی در خانه نبود همه امور خانه با من بود و در تربیت علیرضا هم همین وضع بود.

چقدر در امور خانه و تربیت فرزند به شما اعتماد داشتند؟

خیلی. این را من از رضایت مندی او از انتخابش می فهمیدم. چون مدام این را به من می گفت که از انتخاب تورا ضعی و خوشحالم. ما یک نوع تفاهمی داشتیم و در موارد اختلاف سلیقه هر دو کوتاه می آمدیم. مثلاً در مورد خرید ماشین با وجود مخالفت، من کوتاه می آمدم اما مثلاً در جای دیگری ایشان کوتاه می آمد. به عنوان مثال ایشان خیلی دوست داشت در قم زندگی کند اما من نمی خواستم و ایشان کوتاه آمد و حرف مرا پذیرفت.

ورود علیرضا به زندگی شما تاثیر روی علاقه بین شما دو نفر گذاشت؟

خیر اصلاً این گونه نبود. آقا مصطفی بسیار بچه ها را دوست داشت و می توانم بگویم که مصطفی برای علیرضا می مرد. آن قدر علیرضا را دوست داشت که گاهی که علیرضا مریض می شد، مصطفی هم مریض بود و من باید از ۲ بیمار مراقبت می کردم. اما ایشان می دانستند با هر کسی و هر جایی چطور برخورد کنند و در این مورد هم کاری نمی کرد که با وجود علاقه زیادی که به علی رضا داشت، من حس کنم نفر دوم شده ام.

ایشان به خاطر کار زیاد نمی توانست خیلی در خانه باشد و در تمام هفته نطنز بود و پنجشنبه ها هم معمولاً جلسه داشت و از طرفی روند کاری ایشان از سال ۸۳ به بعد تصاعدی بود. بعد از غنی سازی هفته ای یک بار می آمد و عملاً زمان بسیار محدودی برای خانواده داشتند.

همزمان با واج گرفتن کار شهید احمدی روشن، ترور ها هم شروع شده بود. این نگرانی را نداشتید که غیر از تشعشعات هسته ای تهدید دیگری نیز برای ایشان باشد؟

من بارها به ایشان به شوخی می گفتم شما که رییس سازمانی چرا شمارا ترور نمی کنند اما ایشان می خندیدند و می گفتند ما کاره ای نیستیم و نمی گذاشتند هیچ استرسی وارد خانه شود و اگر اصرار می کردیم ناراحت می شدند. می گفتند این مسائل کاری است. من آرام بودم چون ایشان شخصیت آرامی داشتند و فقط بعد از ترور شهید رضایی نژاد (۶ ماه قبل از ترور مصطفی) احساس کردم که باید یک چیز هایی را متوجه شوم و آن زمان بود که دچار استرس بدی شدم و دلشوره داشتم.

وقتی در خانه بودند بر نامه ایشان و تفریحات شان چه بود؟

ایشان مسافرت را خیلی دوست داشتند مثلاً قم را خیلی دوست داشتند و در نطنز هم اگر چند روز بودند حتماً به زیارت شاه سلطان علی می رفتند و از طرفی هم خیلی به شمال علاقه داشتند و با هم چند بار شمال رفتیم. ایشان خیلی وقت نداشتند و اگر اتفاقی چند روز تعطیل پیدا می شد و کار نداشتند مسافرت می رفتیم.

در طول زندگی مشترک کلا چند بار مسافرت رفتید؟

کلاً ۹ یا ۱۰ بار مسافرت رفتیم. در مسافرت هم همیشه با گوشی همراه صحبت می کردند که در برخی مواقع با اعتراض من هم روبرو می شدند. آقا مصطفی اهل سینما بودند و اگر فیلم خوبی اکران می شد حتماً می رفتیم از جمله بید مجنون و اخراجی ها را در سینما با هم دیدیم. البته در محیط کار هم طبق گفته دوستانشان، ایشان بسیار پرانرژی و شوخ بودند.

